



بازاد وولد سگ‌ها در اعماق جنگل و بیشه‌زارهای گسترده جزیره، خطر مرگبار ویروس هاری در مرادآباد افزایش می‌یافت و مردم می‌دیدند سگ‌های درنده هار هر بار در گله‌های بزرگتری به آبادی هجوم می‌آوردند و بعضی از شب‌ها تعدادشان چنان زیاد می‌شود که در سراسر مرادآباد به‌باره می‌افتند و در هر گذر، در جدال بر سر طعمه‌ای با چنگ و دندان به‌جان هم می‌افتند تا همدیگر را بدرند و هنگام صبح مردم لاشه‌تکه پاره سگ‌هایی را می‌بینند که بر سنگفرش خونیین کوچ‌ها پراکنده است. هر روز صبح پیش از طلوع آفتاب، سوریچی قبرستان با گاری نعش‌کش از راه می‌رسد و با کمک یکی دوفتر از کارگران غسل‌خانه، لاشه‌ها را در نعش‌کش می‌ریزند و به قبرستان می‌برد تا روی هم تلنبار کنند و به آتش بکشند.

آن روز صبح، پهلوان حیدر بر لب باغچه حیاط به تماشای غنچه‌های نو شکفته گل‌ها ایستاده بود که سوریچی پیر گورستان به دیدنش آمد. پهلوان با نگاهی به چهره درهم و عصبی پیرمرد پرسید: در این وقت صبح، گاری نعش‌کش‌ات کو پیرمرد؟ چه خبر شده به دیدنم آمده‌ای؟ آن‌هم پای پیاده مش کاظم؟ پیش پای تو، یکی دوفتر آمده بودند برای شکایت که لاشه سگ‌ها در کوچ‌ها روی زمین مانده است. سحرگاه می‌باید طبق قرارداد این لاشه‌ها را برای سوزاندن جمع‌آوری می‌کردید و به قبرستان می‌بردید. حالا می‌بینم بدون اسب و گاری نعش‌کش آمده‌ای.

سوریچی پیر گورستان باتلاخ کلامی جواب داد: پهلوان بدون نعش‌کش به دیدنت آمده‌ام خبر بدیم که اسب نازنینم مرده، کشته شده. نعش‌کش هم توی قبرستان مانده. پهلوان با شنیدن این خبر برخواست رو در روی پیرمرد ایستاد و پرسید: چی شده؟ اسب نازنین‌ات چرا کشته شد؟

سوریچی پیر جواب داد: پهلوان دیشب سگ‌های هار در هجومی به قبرستان، می‌خواستند از گرسنگی مرده خوری کنند. قبریکی دومرده را هم که به‌نازکی دفن شده‌اند، با پنجه‌هایشان کنار

زده‌اند اما پوزه‌شان به جسد نرسیده، بعد به انباری رفتند و اسب نازنینم را تکه پاره کردند. اول وقت رفته سریع سراغ نعش‌کش که آن را برای جمع‌آوری لاشه سگ‌ها به آبادی ببرم اما دیدم بدن نیم خورده اسب کف انباری افتاده. پهلوان به خدای یگانه قسم، با جان و دل حاضر بودم خودم طعمه سگ‌ها بشوم اما اسب نازنینم زنده بماند. حالا آمده‌ام شما فکری به‌حال من بکنید تا لاشه سگ‌ها در کوچ‌ها روی زمین نماند.

پهلوان حیدر با تأسف سری جنباند و پرسید: مگر در انبار گورستان را نبسته بودی پیرمرد؟ پس چگونه سگ‌ها وارد انبار شده‌اند؟ آخر هر شب مگر اسب را از نعش‌کش باز نمی‌کردی و در انبار رانمی‌بستی؟ پیرمرد جواب داد: چرا پهلوان هر شب همین کار را می‌کردم اما دیشب از حواس‌پرتی اسب را از نعش‌کش باز نکردم و در انباری هم قفل نبود. وای بر من پهلوان. حالا نمی‌دانم چه کنم. پهلوان با چهره‌ای غم‌زده کف دستش را به پیشانی‌ش فشار د و به فکر ماند. بانگاهی روبه پیرمرد گفت: گوش کن! می‌روی به مرزعه ما از قول من به پدرم می‌گویی اسب ابلق را تحویلت بدهد به امانت که ببندی به نعش‌کش. بعد با کمک بچه‌ها در کوچ‌های آبادی راه می‌افتیم لاشه سگ‌ها را جمع‌آوری می‌کنیم. پهلوان خاموش ماند و گوش خوابانید به صدای همهمه و فریادهای جمعیتی خشمگین که از فاصله‌ای دور به گوش می‌رسید. آنگاه روبه پیرمرد کرد و پرسید:

- باز چه خبر شده دسته‌راه انداخته‌اند؟ سوریچی پیر گفت: - از میدان «درخت حاجت» می‌گذشتم دیدم در سراسر میدان جمعیت موج می‌زند. همه یک‌صدا فریاد می‌زدند، آی مردم نگذارید شیطان پرست‌ها به تن شما روح شیطانی تزریق کنند، منظورشان سروصدایی است که درباره آمپول ضد سگ‌های جنگلی راه افتاده. شنیده‌ام از چند نفر که رمال باشی این دسته را راه انداخته و از مردم خواسته اجازه ندهند به‌بهانه مهار سگ‌های جنگلی، به آنها آمپول تزریق کنند! آه پهلوان! شنیدم عده‌ای از میان همین جمعیت به مکتب‌خانه هجوم برده‌اند. در و پنجره و میز و صندوق‌های بچه‌های درس‌خوان را شکسته‌اند. بعد ریخته‌اند سر خانم معلم کتکش زده‌اند که اگر همسایه‌ها به کمکش نمی‌آمدند این دختر را کشته بودند. آخر چاره‌ای چه گناهی پهلوان؟! پهلوان زیر لب گفت: حتماً مزدوران رمال‌ها بودند چون نمی‌خواهند کاسبی‌شان در رمالی و دعائویسی از رونق بیفتد. به زبان ساده‌تر نان این رمال‌ها از راه بیسوادی مردم آبادی در می‌آید.

آواز خوانی پسر جوان به جنایت ختم شد



گروه حوادث/ پسر جوان که برای تمرین خوانندگی به پارک رفته بود در جریان درگیری با چهار مرد مرتکب قتل شد. به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، چند روز قبل پسر جوانی با اورژانس تماس گرفت و از درگیری و زخمی شدن پسری در پارک نهج‌البلاغه تهران خبر داد. به‌دنبال این تماس امدادگران اورژانس و مأموران پلیس راهی محل حادثه که تونلی داخل پارک بود، شدند. با حضور امدادگران آنها با بدن نیمه جان پسر جوانی مواجه شدند که از ناحیه ران پا مصدوم شده بود. در ادامه پسر جوانی که در محل حضور داشت خود را عامل این جراحات معرفی کرد و دستگیر شد.

پس از انتقال مرد مجروح به بیمارستان وی ساعتی بعد جان باخت و بدین ترتیب ایرج به اتهام قتل به دستور بازپرس جنایی در اختیار مأموران اداره دهم پلیس آگاهی قرار گرفت. وی درباره این ماجرا گفت: من لیسانس شیمی دارم و در یک داروخانه کار می‌کنم روز حادثه از شهرستانی اطراف تهران برای دیدن پسر دایی‌ام به تهران آمدم. بعد با هم به پارک رفتم آنجا تونلی هست که برای آواز خواندن خیلی مناسب است. چون صدا اکو می‌گیرد برای همین آواز خواندن در این تونل را دوست دارم. با پسر دایی‌ام راهی پارک شدیم مشغول خواندن بودم که چهار پسر جوان وارد تونل شدند. آنها هم می‌خواستند مثل ما تمرین خوانندگی کنند.

بعد از چند دقیقه سر خوانندگی بحثان شد سه نفر از آنها با پسر دایی‌ام درگیر شدند و من هم با مقتول. او قاقو داشت و به سمت من حمله کرد، من هم به سختی قاقو را از او گرفتم و از تونل خارج شدم. اما او باز هم دنبال من آمد، فقط برای اینکه بترسد به او یک ضربه زدم که به سفید رانش اصابت کرد. دوستانش با دیدن این ماجرا فرار کردند. اما من ماندم و

به پلیس و اورژانس زنگ زدم. پلیس مرا در همان پارک دستگیر کرد. من ناخواسته دستم به خون او آلوده شد. بدین ترتیب متهم برای تحقیقات بیشتر در اختیار کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی قرار گرفت.

پرداخت دیه مجازات عاملان قتل در کمپ ترک اعتیاد

گروه حوادث/ دوفتر از کارکنان کمپ ترک اعتیاد که به اتهام قتل یکی از معتادان بستری در کمپ در دادگاه کیفری استان البرز محاکمه شده بودند با نجات از مجازات قصاص به پرداخت دیه محکوم شدند. به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، رسیدگی به این پرونده از ۲۳ خرداد سال ۹۱ به‌دنبال کشف جسد مرد جوانی به نام سینا ۳۰ ساله در استخر یک مرکز ترک اعتیاد در منطقه حصار کرج آغاز شد. نخستین بررسی‌ها نشان می‌داد مرد جوان در آب استخر غرق شده است اما وقتی جسد وی به دستور بازپرس جنایی به پزشکی قانونی منتقل شد نتیجه بررسی‌ها نشان داد وی در اثر ضربه به سر و شکستگی جمجمه و خونریزی مغزی جان باخته است. کارآگاهان جنایی به‌دنبال گزارش پزشکی قانونی تحقیقات خود را از کارکنان کمپ شروع کردند و در همان تحقیقات اولیه دریافتند مهرداد و احمد که هردو از کارکنان کمپ بودند ساعتی قبل از مرگ سینا با او درگیر شده بودند. بنابراین هر دو به‌عنوان مظنون اصلی این پرونده جنایی

متهم به قتل در دادگاه:

نمی‌خواستم خواهرم طلاق بگیرد

دیدم خفه شده است. از ترس بلافاصله با پدر و مادرم تماس گرفتم و با طرح نقشه‌ای قصد داشتیم موضوع را خودکشی نشان دهیم که میسر نشد. بعد از اعتراضات برادر مقتول و با توجه به گذشت اولیای دم، او و پدرش با قید وثیقه آزاد شدند. بعد از این آزادی کیفرخواست علیه آنها صادر و پرونده برای رسیدگی به شعبه ۲ دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شد. در این جلسه که صبح روز گذشته برگزار شد در ابتدا کیفرخواست علیه متهمان پرونده خوانده شد و سپس حامد در جایگاه قرار گرفت و گفت: زمان قتل من دانشجو بودم و تازه نامزد کرده بودم جدایی خواهرم روی زندگی من خیلی تأثیر می‌گذاشت به همین خاطر تصمیم گرفتم برای منصرف کردنش از طلاق با او صحبت کنم. وقتی خواهرم فریاد زد و گفت که به تو ربطی ندارد از ترس آبرویم دستم را روی دهانش گذاشتم و او خفه شد. من قصد کشتن خواهرم را نداشتم و پدرم هم برای اینکه من گرفتار نشوم قتل را گردن گرفت. من از کاری که کردم پشیمانم. در ادامه پدر مقتول نیز که به اتهام اخفای ادله جرم در جایگاه متهم قرار داشت گفت به خاطر نجات زندگی پسرمد دروغ گفتم. پس از اظهارات متهمان قضات شعبه ۲ دادگاه کیفری استان تهران برای صدور رأی وارد شور شدند.

کمال مظنون باشیم. با این اظهارات کمال بازداشت شد اما با نشان دادن مدارکی به مأموران اثبات کرد که نقشی در قتل مینا نداشته است. بررسی موضوع برای شناسایی عامل قتل ادامه داشت تا اینکه چند روز بعد پدر مینا به اداره آگاهی رفت و گفت من قاتل دخترم هستم. او قصد داشت از همسرش جدا شود که من مخالف این کار بودم چون دامادم مرد بسیار خوبی است و سر این موضوع با دخترم درگیر شدم و از روی عصبانیت گوی او را فشار دادم و خفه‌اش کردم. با این اظهارات پدر مقتول بازداشت شد. اما بررسی دقیق تر موضوع از سوی مأموران مشخص کرد که اظهارات او متناقض است و بررسی میدانی در روز جنایت نشان می‌داد که برادر مقتول به‌نام حامد در زمان جنایت در خانه مینا حضور داشته است. بنابراین حامد بازداشت شد. در حالی که وی منکر قتل بود پدر مینا اعتراضات را پس گرفت و عنوان کرد که پسرش قاتل است و او برای نجات جان پسرش اتهام قتل را پذیرفته بود. بعد از حرف‌های پدر مقتول حامد ناچار اعتراف کرد و گفت: من مخالف طلاق خواهرم بودم و روز حادثه هم من برای منصرف کردن مینا به خانه‌اش رفتم که بین ما درگیری رخ داد و او شروع به داد و فریاد کرد من هم دستم را روی دهانش گذاشتم که به یکبار



به ضریح قلبتان؛ دخیل عشق می‌بندیم...

با اهدای نذورات خود به موسسه خیریه کهریزک، ما را یاری نمایید.

کمک‌های مردمی: ۴۲۱۱۴ | #۱۰۰۱*۷۳۳* | روابط عمومی: ۸۸۳۱۰۶۸۸ | #۴۲۱۱۴*۷۸۰* | www.kahrizakcharity.com

موسسه خیریه کهریزک
مرکز نگهداری، درمان
و آموزش معلولین و سالمندان
غیردولتی، غیرانتفاعی، مردمی